

پسوندها (ه -) وندی پر کاربرد در زبان فارسی (رویکردی توصیفی)*

دکتر محمّدجعفر جباری^۱

استادیار زبانشناسی دانشگاه یاسوج

چکیده

پسوندها (ه - / ه - = /e/) از پرکاربردترین وندهای فارسی است. نقش اختصاصی و زایای این وند، ساختن صفت مفعولی یا اسم مفعول از بن گذشته فعل است، به این معنی که از پیوند (ه -) با بن گذشته همه فعل‌ها می‌توان صفت مفعولی یا اسم مفعول ساخت. اما وند (ه -)، افزون بر این نقش، دارای نقش‌های فرعی دیگری از جمله ساختن اسم مصدر و اسم ابزار از بن مضارع است که کمتر بدان‌ها پرداخته شده است. از طرف دیگر اغلب دستورنویسان بررسی خویش را درباره (ه -) به پیوند این وند با صورت‌های زبانی بسیط محدود کرده و به واژه‌های مرکبی که بر اثرافزایش وند (ه -) ساخته شده، نپرداخته و در نتیجه شمارمتنوعی از ساختواژه‌های مرکب حاصل از پیوند این وند را از قلم انداخته‌اند. دیگراین که گاه مثال‌هایی که ذیل یک مقوله از نقش‌های این وند ثبت شده از اساس با یکدیگر تفاوت ماهوی دارند، به طوری که می‌بایست ذیل مقوله‌های متفاوت درج می‌شدند. و بالاخره این که تحلیل‌های انجام شده درباره برخی از نقش‌های این وند، گاه تجویزی است و در نتیجه از پاره‌ای از لغزش‌ها مصون نمانده‌اند. در این مقاله با واکاوی و نقد پژوهش‌های پیشینان، به شیوه‌ای توصیفی، وند (ه -) مورد بررسی قرار می‌گیرد و برخی از نقش‌های این پسوند که از نظرها دورمانده، معرفی و نقش‌های متنوع آن به صورت مجزا و تفصیلی عرضه می‌شود.

کلیدواژه‌ها: پسوندها (ه -)، بن مضارع، بن ماضی، وندافزایی، دستور زبان فارسی.

مقدمه

پسوند (-ه / -ه = /e/)، که برخی از دستورنویسان آن را هاء غیرملفوظ یا هاء بیان حرکت نیز خوانده اند، از وندهای زایا و پرکاربرد فارسی است. از پیوند (-ه) با بن گذشته همه افعال، بدون استثناء، صفت مفعولی یا اسم مفعول ساخته می شود. از دیگر نقش های مهم این وند ساختن اسم مصدر و اسم ابزار از بن حال است. امّا وند (-ه)، علاوه بر نقش های پیش گفته، دارای نقش های فرعی و غیرخلاق گوناگونی نیز هست. بازده به کارگیری (-ه) در این نقش های فرعی گاه بسیار اندک است. در نتیجه این نقش های فرعی اغلب از چشم دستورنویسان پنهان مانده است. از طرف دیگر اغلب دستورنویسان بررسی خویش درباره (-ه) را به پیوند این وند با صورت های زبانی بسیط محدود کرده، به واژه های مرکبی که بر اثرافزایش وند (-ه) ساخته شده نپرداخته اند. دیگر این که گاه مثال هایی که ذیل یک مقوله از نقش های این وند ثبت شده اند از اساس با یکدیگر متفاوتند، به طوری که می بایست ذیل مقوله های متفاوت قرار می گرفتند و بالاخره این که تحلیل های انجام شده گاه تجویزی و در نتیجه از پاره ای از لغزش ها مصون نمانده است. در این مقاله پس از واکاوی و نقد پژوهش های پیشینان، به عنوان پژوهشی مستقل در باره وند (-ه)، برخی از نقش های از نظرها دورمانده این پسوند معرفی و نقش های متنوع آن را به صورت مجزا و تفصیلی بررسی خواهد شد.

۱ - پیشینه پژوهش

دستورنویسان فارسی در مورد نقش پسوند (-ه) در شکل گیری صفت مفعولی و یا اسم مفعول اتفاق نظر دارند. به گفت بهار و دیگران (۱۳۱۹)، «علامت صفت مفعولی، (ه) ماقبل مفتوح است که در آخر فعل ماضی درآید، چنانکه گوئیم: بُرده، خوانده» (ص ۶۰) و «اسم مفعول را صفت مفعولی نیز می گویند.... اسم مفعول را از سوم شخص مفرد ماضی ساخته به این طریق که حرف هاء غیرملفوظ به آخر آن می فزایند، مانند کشت، کشته/خست، خسته....» (همان، ص ۱۴۱).

شریعت (۱۳۶۷)، نقش این وند را در ساخته شدن صفت مفعولی مشروط به پیوند آن بلبن گذشفت فعل متعدی می‌داند. او می‌نویسد: «صفت مفعولی حقیقی را از فعل متعدی می‌گیرند؛ به این ترتیب که در آخر بن ماضی از مصدر فعل متعدی هاء غیر ملفوظی می‌افزایند، مانند: زده، خورده، بُرده...» (ص ۲۷۳).

نقش دیگری که اغلب دستوریان برای پسوند (ه) قائلند، ساختن صفت نسبی است. نیچ استاد در این باره می‌نویسند: «صفت نسبی آن است که نسبت به چیزی یا محلی را برساند.» (پنج استاد ۱۳۱۹، ص ۶۶). ایشان سپس از پسوند (ه) به عنوان یکی از وندهای سازنده صفت نسبی یاد می‌کنند: «... (ه) مخفی و غیر ملفوظی مثل: دوروزه، یکشنبه، صده، دهه، هزاره، و این هاء غالباً در ترکیبات عددی استعمال می‌شود.» (همان، ص ۶۷)

شریعت (۱۳۶۷) ذیل مبحث صفت نسبی با ذکر مثال‌ها می‌چون «بهاره، پاییزه، نبرده، هزاره، چله، یکشنبه، بنده، گنده، پسنده...» (ص ۲۷۹)، می‌نویسد: «گاهی به آخر اسم یا عدد، یا عدد و معدود (صفت شمارشی و مو صوف) یا صفت مبهم و موصوف یا بن مضارع (ه) اضافه می‌کنند و آن را به صورت صفت نسبی درمی‌آورند.» بهار و دیگران (۱۳۱۹) در ادامه می‌نویسند: «از ریشۀ یا فعل امر چند قسم اسم و حاصل مصدر و صفت ساخته می‌شود:

۱- ب‌اضافه هاء غیر ملفوظ از بعضی فعلها حاصل مصدر بی وجود می‌آید چون از گوی، گویه و از خند، خنده و از پوی، پویه و از نال، ناله و از پذیر، پذیره و.....

۲- ب‌اضافه هاء غیر ملفوظ، اسم آلت، از بعضی افعال ساخته می‌شود. مانند: از تاب، تابه و از سمب، سمبه و از رند، رنده و از دم، دمه و از کوب، کوبه و از استر، استره و از نشان، نشانه.....

۳- ب‌اضافه هاء مزبور بعضی صفات ساخته می‌شود مانند از بند، بنده و از ریز، ریزه و از رنج، رنجه و از خور، خوره (نام بیماری معروف) و غیره» (صص ۷-۱۴۶)

بهار در پژوهشی دیگر (۱۳۴۹) در مورد پسوند می گوید: «در افعال فارسی سه صیغه است که به هاء غیرملفوظ ختم می شود و فعل را به اسم یا صفت برمی گرداند - یکی اسم فاعل «کننده» و دیگر مفعول «کرده»، سدیگر فعل امر است که با افزودن هایی در آخر، به اسم مصدر یا اسم آلت بدل می شود، چون از گوی-گویه.....علاوه بر این سه قسم گاهی نیز فعلی در ضمن جمله این حرف را به خود گرفته به صورت وصفی بیرون می آید چنان که گویند «مرد از سفر آمده زن را دیدار کرد» (ص ۳۵۲)

لازار (۱۹۵۷، ص ۴-۳۰۳)، در مورد پسوند (-ه) می گوید: «ه) ناملفوظ با افزوده شدن به گروهی متشکل از یک عدد و یک اسم، صفت - قید می سازد.

مثال: دو آتسه، یکننه، دوچرخه، هواپیمای چهارموتوره

تعداد بسیاری از صفت-قیدهای زمان نما، بخصوص با این شیوه ساخته شده اند.

مثال: پنجساله، سه ساعته: کار سه ساعته

ممکن است که جزء اول این ساخت یک ضمیر باشد.

مثال: هرروزه»

لازار، همچنین از پسوند (-ه) به عنوان نشانه معرفه در زبان گفتاری یاد می کند که «تنها در پایان اسم مفرد می آید. کاربرد این پسوند همیشه اختیاری است. مثال: پسر، پسره..... این پسوند می تواند با اسم اشاره یکجا جمع شود. مثال: این پسره. همچنین می تواند با اسمی همراه شود که صفتی پس از آن آمده باشد. در این صورت پسوند به پایان گروه متصل می شود. مثال: من یواشکی رفتم تو باغ پشت کاج بزرگه واسادم.» (همان، ص ۹۶)

به گفت لمبتون (۱۹۶۶): «اسمهای فعلی [؟] با افزودن (-ش e]، (-ak) و (-ه e) به ستاک حال به وجود می آید. مثال برای (-ه)، شب پره = خفاش از شب و پریدن» و «(-ه e) به اسمها و اعداد (نیز) افزوده می شود مانند نیمه، کینه، چشمه، پنجه، دسته...» (ص ۹۶). او همچنین از این پسوند به عنوان «نشانه تصغیر دختره به معنی دختر کوچک» (همان، ص ۱۰۰) یاد می کند.

خانلری (۱۳۷۰)، از این پسوندها به عنوان «ه بیان حرکت» یاد می‌کند و نقش‌ها ی آن را ساختن «اسمی از اسم دیگر، مانند- گوش، گوشه - دندان، دندان - دست، دسته» (ص ۱۶۵) و ساختن «اسم از صفت، چون زرد، زرده - سفید، سفیده - شور، شوره» (ص ۱۶۷) بر می‌شمرد. خانلری در پژوهشی دیگر (۱۳۷۳)، در مورد پیشیغ پسوندها (ه - / ه) می‌گوید: «پسوندها (a = -) که در فارسی دری به صورت (ه - ه) نوشته و آن را هاء بیان حرکت یا هاء غیرملفوظ خوانده‌اند، بازمانده پسوندها (-ش) در فارسی باستان نیست، بلکه بازمانده پسوندها (-ک ak-) در فارسی میانه است که خود از پسوندها (-aka) پارسی باستان مشتق شده؛ تلفظ مصوت آخر کلماتی که به این طریق ساخته می‌شود در آغاز (زبر/ فتحه) بوده چنانکه هنوز در بعضی از نواحی فارسی زبان چنین تلفظ می‌شود. اما در فارسی امروز همه جا در آخر کلمه این مصوت مانند (زیر/ کسره) ادا می‌شود.

پارسی banda-aka فارسی میانه: بندک، فارسی دری: بنده» (ص ۴۰-۱۳۹)

او سپس می‌افزاید: «پسوندها (-ک ak-) در فارسی میانه و فارسی دری معانی گوناگون به کلمه می‌بخشد. از این پسوندها در فارسی دری غالباً صامت (ک/گ) افتاده اما گاهی نیز هردو صورت وجود دارد که بر دو معنی مختلف دلالت می‌کند.

الف: از باب تشبیه به یکی از اندامهای تن انسان:

چشمه چشمگ čačmag دسته دسگ dastag

و از این قبیل است در فارسی دری کلمات: دهنه، دماغه، دندان، پایه، گوشه،

کمره، گونه، لبه، پوسته، رویه، دنبه، ساقه، تنه، ریشه.

ب: در اتصال به ماده مضارع گاهی معنی اسم آلت از آن برمی‌آید:

ماله (از مالیدن)، گیره (از گرفتن)..... و

ه: گاهی تخصیص را می‌رساند و به آخر صفتی ملحق می‌شود تا براسمی که به

داشتن آن صفت ممتاز است دلالت کند. از جمله به آخر صفتی که مفهوم رنگ دارند:

زرد، زردک، زرده سرخ، سرخک، سرخه

گاهی هم با صفت‌های چشایی ترکیب می‌شود و اسم می‌سازد:

شور، شورک، شوره تلخ، تلخک، تلخه

و: گاهی به آخر اعداد افزوده می‌شود تا بر واحدی دلالت کند که شامل آن تعداد از

افراد است: پنجه، هفته، دهه، چله، سده، هزاره

همچنین به آخر معدودی که با عدد همراه است افزوده می‌شود و صفت یا قید

می‌سازد: یکسره، پنج روزه. (خانلری، ۱۳۷۳، صص ۱-۱۴۰)

انوری و احمدی گیوی (۱۳۷۷) در مورد این پسوندها می‌نویسند: «یعنی کسره [و

یا در بعضی لهجه‌ها - یعنی فتحه] که با حرف (ه) نشان داده می‌شود و معمولاً آن

راه‌های بیان حرکت می‌نامند در موارد زیر به کار می‌رود:

الف) به بن مضارع فعل می‌پیوندد و اسم مصدر و اسم آلت می‌سازد:

اسم مصدر: ناله، گریه، پویه، ستیزه

اسم آلت: آویزه، آستره، ماله، تابه، گیره

ب) به بن ماضی می‌پیوندد و صفت مفعولی و گاهی اسم آلت می‌سازد:

گفته، نوشته، دریده، دیده (چشم)

ج) برای ساختن صفت و قید به کلمه‌های مرکب مخصوصاً به صفت‌های شمارشی و

مبهم و موصوف آنها می‌پیوندد: یکشبه، دوروزه، سه ماهه، چهارساله، دوباره، هیچ

کاره، همه کاره،

د) برای تشبیه به اسم می‌پیوندد و اسم جدید می‌سازد:

دندان، دهانه، گردنه، گوشه، چشمه، زبانه

ه) برای تصغیر و تحقیر یا معرفه به کار می‌رود و معمولاً خاصّ زبان گفتاری یا

لهجه محلی است:

مرد، بقاله، دختره، پسر

و) برای مبالغه به صفت می‌پیوندد:

میخواره، خودکامه، بیکاره

ز) برای ساختن اسم به صفت بیانی و شمارشی می‌پیوندد:

زرده، سفیده، سبزه، هفته، دهه، سده

ح) به کلمه می‌پیوندد بی آن که معنی آن را تغییر دهد:

چهره، رخساره، کرانه، ریزه

ط) برای ساختن اسم منسوب، به اسم می‌پیوندد و مفهوم جدیدی به آن می‌دهد:

روزه، تویه، رویه، پشته (ص ۲-۲۹۱)

فرشید ورد (۱۳۸۲) نقشهای این پسوند را از دیدگاهی دیگر به گونهٔ فعال و گونهٔ

نیمه فعال و مرده تقسیم می‌کند:

«الف - نقشهای فعال»

(ه) نسبت: پسوند اسم ساز است مانند هفته، نیمه و هزاره

(ه) صفت گذشته: مانند رفته، گسسته، دیده که پسوندی صفت ساز است.

(ه) مصدری در زبان عامیانه مانند: لب گزه، توتره که اسم مصدر می‌سازد.

(ه) معرفه: پسوند اسم ساز معرفه است در همان زبان [یعنی عامیانه]، مانند

دختره، خوشگله.

(ه) زمان و مقدار: پسوندی است صفت ساز است مانند دومرده و یک روزه «

(ص ۱۴۷).

و «ب- نقشهای نیمه فعال و مرده که در لغت سازی به کار نمی‌آیند:

(ه) نسبت: مانند نبرده، پوشنجه، بهاره، پاییزه که پسوند صفت ساز نیمه فعال

است.

(ه) برای استخراج خاص از عام مانند زرده، سبزه، سفیده که پسوندیست اسم

ساز و نیمه فعال.

(ه) زاید مانند دنباله، هنگامه، آشکاره، آشیانه، جاودانه، روانه، شادمانه، کمینه ،

فرزانه.

(-ه) اسم آلت مانند استره، رنده، گیره، ماله که پسوندیست اسم ساز و غیرفعال.
 (-ه) اسم مصدر مانند خنده، پرسه، گریه، رنجه، شکنجه، گزاره، مویه که
 پسوندیست اسم ساز و غیرفعال.

(-ه) مکان مانند انجیره، سرخه، که پسوندی است اسم ساز و غیرفعال.
 و(-ه) های دیگری که نامشخص هستند مانند دوده، انگله (به معنی دکمه بند) «
 (همان، ص ۱۵۱).

وحیدیان کامیار و عمرانی (۱۳۸۰)، نقشهای پسوند (-ه) را، ذیل دو مبحث متفاوت
 صفت مفعولی و اسم چنین معرفی می کنند:

«صفت مفعولی، بن ماضی + (ه / ه = e): گفته، آمده، خورده، نشسته و...» (ص
 ۸۳) و

و «اسم مشتق.....»

۱- مشتق از فعل.... بن مضارع + پسوند (-ه / ه): (اسم مصدر، اسم ابزار)
 گریه، گیره، پوشه، خنده..... و

۲- مشتق از صفت:

صفت بیانی + پسوند (-ه / ه): زرده، شوره، سپیده» (ص ۹۳) و
 «صفت شمارشی + پسوند (-ه / ه): پنجه، هفته، دهه، سده، هزاره..... و

۳- مشتق از اسم

اسم + پسوند (-ه / ه): ریشه، ساقه، دماغه، گردنه...» (ص ۹۴)
 وحیدیان کامیار (۱۳۸۳) همچنین از پسوند (-ه) به عنوان نشانه تعریف در فارسی
 گفتاری یاد می کند که «در آخر اسم می آید و آن را معرفه می سازد: کتابه گم شده. زن
 پدیره بارشو بسته بود. گلدونه کجاست؟» (ص ۹۹)

۲ - نقد و بررسی

در بخش پژوهش های پیشین به معرفی دیدگاه های دستورنویسان فارسی در مورد
 وند (-ه) پرداختیم. فصل مشترک این دیدگاه ها این است که این وند:

الف- به بن گذشته می‌پیوندد و صفت مفعولی / اسم مفعول می‌سازد، مانند: کشته، خسته،

ب- به بن حال می‌پیوندد و اسم ابزار می‌سازد، مانند: گیره، ماله و اسم مصدر مانند خنده، گریه.

پ- به اسم می‌پیوندد و صفت می‌سازد، مانند: بهاره، پاییزه

ت- به صفت می‌پیوندد و اسم می‌سازد، مانند: شوره

ث- به اسم می‌پیوندد و اسم جدید می‌سازد، چون روزه، چشم ه، اسم معرفه یا مصغر مانند مرده.

اما دیدگاه‌های بالا دربارهٔ (ه) بی‌نیاز از واکاوی و نقد نیست.

نخست اینکه، از آنجا که دست‌نویسان تتبع دربارهٔ وند (ه) را در چارچوبی مستقل مد نظر نداشته، تنها به ذکر این وند در کتاب‌های دستور خویش بسنده کرده‌اند؛ در نتیجه آموزه‌های مفید آنها دربارهٔ این وند به شیوه‌ای موجز و پراکنده در میان دیگر موضوع‌ها عرضه شده‌اند، به طوری که دست‌یابی به همهٔ گفته‌های دست‌نویس، گاه نیازمند مرور کتابی کامل است.

همچنین درهم آمیختگی مقوله‌ها و عدم تجانس مثال‌ها جالب توجه است! به عنوان مثال: انوری و احمدی گیوی (۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۹۱) صفت مفعولی و اسم آلت را ذیل یک مقوله (د) جای داده‌اند و در مثال‌هایی که برای همان مقوله (د) آورده‌اند، واژهٔ دیده (چشم) را به عنوان مثالی برای اسم آلت در کنار مثال‌هایی برای صفت مفعولی چون گفته، نوشته، دریده ذکر کرده‌اند. از دیگر نمونه‌های عدم تجانس در مثال‌ها واژه‌هایی چون رنجه، شکنجه، گزاره... با ساختارهای کاملاً متفاوت است که فرشید ورد (۱۳۸۲، ص ۱۴۷) آنها را به عنوان نمونه‌هایی از اسم مصدر در کنار هم ذکر کرده است.

نکته قابل تأمل دیگر تناقض در ذکر مقولهٔ واژگانی (Lexical category)؟ مثال‌هاست. به عنوان مثال: پنج استاد (۱۳۱۹، ص ۶۷) و نیز شریعت (۱۳۶۷، ص ۲۷۹)

واژه‌هایی از نوع صده (سده)، دهه، چله، هزاره را صفت نسبی شمرده‌اند، در حالی که برخی دیگر چون انوری و احمدی گیوی (۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۹۲) و وحیدیان کامیار و عمرانی (۱۳۸۰، ص ۹۴) از آن به عنوان اسم یاد کرده‌اند. از آن جالب تر این که واژه خوره، که به تأکید خود پنج استاد (۱۳۱۹، ص ۱۴۷)، نام [یعنی اسم] بیماری معروفی است، صفت خوانده شده است. مورد دیگر واژه رنجه است که پنج استاد (۱۳۴۳، ص ۱۴۷) آن را صفت خوانده‌اند، در حالی که فرشید و د (۱۳۸۲، ص ۱۵۱) آن را در کنار خنده، پرسه، گریه، گزاره، مویه قرار داده و اسم مصدر نامیده است.

موضوع شایان تأمل دیگر این است که فرشیدورد (۱۳۸۲، ص ۱۵۱)، واژه هنگامه را در کنار دنباله، آشیانه، جاودانه، شادمانه، کمینه و جزآن‌ها به عنوان نمونه های (-ه) زاید ذکر کرده، در حالی که هنگامه که از پیوند (-ه) با هنگام ساخته شده، واژه‌ای است با معنای کاملاً جدید که با هنگام تفاوت‌های اساسی دارد.

در بخش‌های آینده، پس از واکاوی و نقد نکات بحث برانگیز، نقش‌های از نظر دورمانده این‌وند نیز معرفی خواهند شد.

۱-۲ (-ه) به عنوان وندی صفت ساز

۱-۱-۲ صفت از بن گذشته

عبارت‌های نقل شده در بخش پژوهش‌های پیشین حاکی از این اتفاق نظر در میان دستورنویسان فارسی است که از پیوند (-ه) با بن گذشته فعل صفت مفعولی یا اسم مفعول ساخته می‌شود:

(۱) در بسته است

(۲) جمشید در را بسته است

باید گفت که واژه «بسته» در (۱) و (۲) با وجود ساختواژه مشابه دارای کاربردی یکسان نیستند. در جمله (۱) «بسته» صفتی است که با صفت دیگری مثل «باز» جابه‌جا شدنی است. این نکته در مورد جمله (۲) صادق نیست:

(۳) در باز است.

(۴) * جمشید در را باز است.

تفاوت دیگر در منفی کردن جمله های (۱) و (۲) است:

(۵) در بسته نیست.

(۶) جمشید در را نبسته است

پیشوند نفی فعل (ن -) در هر دو جمله در ابتدای ساختار فعل قرار گرفته است. در

(۵) «بسته» صفت است و جزیی از فعل نیست، بنابراین پیشوند (ن -) نه در جلو آن

بلکه در جلو فعل «است» قرار گرفته و فعل منفی «نیست» را ساخته است. اما در (۶)

«بسته» به عنوان اسم مفعول جزیی از ساختار فعل است، بنابراین (ن -) در ابتدای آن

قرار گرفته است. جابه جا کردن پیشوند منفی ساز (ن -) هر دو جمله را غیر دستوری

می کند:

(۷) * در نبسته است

(۸) * جمشید در را بسته نیست

۲-۱-۲ صفت مفعولی با معنای فاعلی از بن گذشته

برخی از دستوریان همه صفت های ساخته شده از پیوند (ه -) با بن گذشته را

مفعولی نفی دانند. فرشیدورد (۱۳۸۲) از صفت های شکل گرفته از بن گذشته و پسوند

(ه -) به عنوان صفت گذشته یاد می کند. او می نویسد: «پسوند صرفت ساز گذشتگی،

یعنی آن که صفت گذشته معروف به صفت مفعولی می سازد و آن پسوند (ه -) است....

باید دانست که همه این صفت ها مفعولی نیستند مانند رفته و نشسته ولی همه برگزیده

دلالت می کنند». (ص ۲۸۰)

به گفت شریعت (۱۳۶۷) «اگر به بن ماضی از فعل لازمی هاء غیر ملفوظ بی فزایند،

صفتی به وجود می آید که ظاهرا شکل صفت مفعولی دارد ولی در باطن انجام دهنده

کار و صفت فاعلی است، از این نظر آن را «مفعولی به جای فاعلی» می‌نامند. مانند افسرده، آرمیده، رفته، آمده ولی بهتر است آن را صفت «فاعلی» بدانیم (ص ۲۳۷) اشاره کرده، محدود به بن گذشته فعل لازم نیست. پیوند وند (-ه) با بن گذشته برخی افعال متعدی نیز می‌تواند به صفت‌هایی با معنای فاعلی بیانجامد. مثال‌ها عبارتند از:

(۹) «فهمیده، دریده» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۳۹)

همچنین پیوند (-ه) با بن گذشته فعل‌های متعدی مرکب نیز می‌تواند به شکل‌گیری صفت‌های مفعولی با معنای فاعلی بیانجامد:

(۱۰) کارآموده، کاردیده، دوره دیده، درس خوانده، جنگ زده، سیل زده

مثال‌های (۱۰) داری ساختواژه‌ها را یکسانند، اما برخی چون «درس خوانده» دارای معنای فاعلی و برخی دیگر چون «جنگ زده» دارای معنای مفعولی هستند. چ ه تفاوتی میان این دوگونه صفت مرکب وجود دارد؟ تفاوت در رابطه موجود میان اسم و فعل متعدی است. با قرار دادن یک اسم در جلو دو صفت درس خوانده و جنگ زده این تفاوت آشکار می‌شود:

(۱۱) مردِ درس خوانده

(۱۲) مردِ جنگ زده

در (۱۱) «درس» مفعول صریح فعل خواندن است و «مرد» فاعل آن. در نتیجه «درس خوانده»، صفتی است که «مرد» (یعنی فاعل) را توصیف کرده، و در نتیجه معنای فاعلی یافته است. اما در (۱۲) «جنگ» مفعول صریح فعل «زدن» نیست، بلکه فاعل آن است. در این مثال «مرد» مفعول صریح فعل «زدن» است. در نتیجه «جنگ زده»، صفتی است که «مرد» (یعنی مفعول) را توصیف کرده، و در نتیجه دارای معنایی مفعولی است.

گونه سومی از صفت‌های مرکب با ساختواژه ظاهراً مشابه نیز وجود دارد که در آنها رابطه اسم با فعل پس از خود نه مفعولی صریح و نه فاعلی است. جزء اسمی این صفت‌های مرکب، به گفته فرشید ورد (۱۳۸۲، صص ۲-۲۹۱) «مفعول غیر صریح یا متمم قیدی است... مانند خواب آلوده (به خواب آلوده)، دست پرورده (با دست پرورده)». این گونه صفت‌های مرکب نیز دارای معنای مفعولی هستند:

(۱۳) خاک آلوده، نازپرورده،

در این حالت پسوندها (ه) را معمولاً می‌توان از آنها حذف کرد:

(۱۴) خاک آلود، نازپرورد،

کاری که در دو مورد دیگر معمولاً به غیر دستوری شدن صفت مرکب می‌انجامد:

(۱۵) * درس خواند * جنگ زد

در شکل‌گیری صفت‌های مرکب حاصل از بن گذشته فعل لازم گاه پیش اضافه‌ای نیز در جلو اسم قرار می‌گیرد:

(۱۶) پیش اضافه + اسم + بن گذشته لازم + (ه)

بر + باد + رفت - + ه = بر باد رفت

از + دست + رفت - + ه = از دست داده

به + قهر + رفت - + ه = به قهر رفته

مثال‌های (۱۶) نیز به رغم ساختواژه یکسان، بعضی چون «بر باد رفته»، از دست رفته» دارای معنای مفعولی و برخی دیگر چون «به قهر رفته» دارای معنای فاعلی هستند

۲-۱-۳ صفت از اسم

پیش‌تر گفته شد که استاد فرشید ورد (۱۳۸۲، ص ۱۵۱) واژه «رنجه» را در کنار خنده، گریه و جز آنها اسم مصدر خوانده است. اما به گفته پنج استاد (۱۳۴۳، ص ۱۴۷)، رنجه صفتی است که از افزودن هاء به رنج ساخته شده است. برخی از واژه‌نامه‌ها^۱ نیز

این واژه را به عنوان صفت و به معنای رنجور و رنجیده ثبت کرده اند. مثال‌های زیر نیز حاکی از صفت بودن این واژه است:

(۱۷)

توانی که از یک مگس رنجه ای که امروز سالار و سر پنجه ای

(سعدی، ۱۳۶۹، ص ۱۷۲)

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت

(صفا، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۳۰)

لطفا قدم، رنجه فرمایید و به اینجا بیایید

هیچ یک از نمونه‌های واژه رنجه در مثال‌های (۱۷) را نمی‌توان با یک اسم (مصدر)

جابه‌جا کرد. اما جا به جایی آنها با رنجیده که صفت (مفعولی) است ممکن است.

وانگهی اگر رنجه اسم مصدر است، پس رنج چیست؟ و اگر هردو اسمند تفاوت آنها

چیست؟ رنج به عنوان تکواژی آزاد خود کاربردی چون اسم مصدر دارد و دیگر نیازی

نیست (ه -) بدان بپیوندد و از آن اسم مصدر بسازد. اگر بپذیریم که رنجه صفت است،

هنوز این پرسش مطرح است که در شکل‌گیری واژه رنجه، و صفت‌هایی دیگر از این

دست، چون پسنده، گنده، وند (ه -) به چه چیز افزوده شده است؟ به بیان دیگر رنج،

پسند و گند در این واژه‌ها اسمند یا بن حال؟ پاسخ قطعی به این پرسش خود نیازمند

پژوهشی مستقل است.

اما نمونه‌های شکل‌گیری صفت فاعلی از افزایش وند (ه -) به اسم نیز وجود دارند:

(۱۸) اسم + (ه -) = صفت فاعلی

نبرد + ه - = نبرده

از افزوده شدن وند (ه -) به اسم صفت نسبی نیز ساخته می‌شود:

(۱۹) اسم + (ه -) = صفت نسبی

نژاد + ه - = نژاده

مثال‌های دیگر عبارتند از سره، بهاره، زمستانه، تابستانه، پاییزه

اما نمونه‌های ساخته شده از پیوند (ه -) با اسم مرکب فراوانتر است. این صفت‌ها دارای ساختارهای متفاوتند:

(۲۰) اسم مرکب + (ه -) = صفت

عدد + اسم

یک + روز + ه - = یک روزه

ضمیر نا معین + اسم

همه + کار + ه - = همه کاره

قید نفی + اسم

هیچ + کار + ه - = هیچکاره

۲-۱-۴ صفت جدید از صفت

پیوند (ه -) با صفتی از پیش موجود، می‌تواند به شکل‌گیری صفتی با معنای جدید بیانجامد:

(۲۱) صفت + (ه -) = صفت جدید

کور + ه - = کوره (کوچک، باریک)

(۲۲) صفت (رنگ) + (ه -) = صفت (رنگ) جدید

سبز + ه - = سبزه (رنگ پوست)

در مثال (۲۱) وند (ه -) به صفت کور به معنای نابینا افزوده شده و از آن صفت کوره را ساخته است، که صفتی جدید با معنای کوچک (ده کوره، کوره ده)، باریک و ناهموار (کوره راه) و اندک (کوره سواد) است. به همین طریق در (۲۲)، پیوند (ه -) با صفت (رنگ) سبز، به شکل‌گیری صفت (رنگ) جدید سبزه انجامیده است. باید افزود که نمونه‌های شکل‌گیری صفت از صفت بسیار اندک است.

۲-۱-۵ نشانهٔ مبالغه

پیوند وند (-ه)، به صفت، همواره به شکل‌گیری صفت جدید نفی انجامد. این وند می‌تواند به عنوان نشانهٔ مبالغه نیز پس از صفت قرار گیرد: برخی مثال‌ها عبارتند از:

(۲۳) بدکاره، خونخواره، میخواره، خودکامه

ممکن است چنین انگاشته شود که وند (-ه) در واژه‌هایی چون همه‌کاره، هیچ‌کاره نیزمانند (-ه) در بدکاره نشانهٔ مبالغه است. اما چنین نیست. ویژگی (-ه) مبالغه این است که به صفتی از پیش موجود اضافه می‌شود، در حالی که (-ه) در واژه‌هایی چون همه‌کاره، هیچ‌کاره نه به صفتی از پیش موجود، بلکه به اسم و یا گروهی اسمی افزوده شده و از آنها صفت ساخته است. معیار تشخیص (-ه) مبالغه این است که با حذف این وند صفتی باقی خواهد ماند. مثلاً از واژهٔ بدکاره پس از حذف (-ه) واژهٔ بدکار به دست می‌آید که صفتی با مشخصه‌های معنایی یکسان منهای مشخصهٔ مبالغه است. (-ه) مبالغه به صفت‌هایی با ساختارهای متفاوت افزوده می‌شود:

صفت مشتق

(۲۴) پیشوند + اسم + (-ه)

بی- + کار+ -ه = بیکاره

(۲۵) صفت مرکب

صفت + اسم + (-ه)

بد + کار + -ه = بدکاره

اسم + اسم + (-ه)

ستم + کار+ -ه = ستمکاره

ضمیر مشترک + اسم + (-ه)

خود + کام + -ه = خودکامه

۲-۲- (ه) به عنوان وندی اسم ساز

۲-۲-۱ اسم ذات از بن گذشته

(ه) به بن گذشته افزوده می‌شود و اسم ذات می‌سازد:

(۲۶) دیده (به معنی چشم)، فالوده، رشته و کوفته (مواد غذایی)، سنگ نبشته،

داده(ها)، نهاده (به معنی مواد اولیه) خواسته (به معنی دارایی) و جز آنها.

باید افزود که این مثال‌ها گرچه همگی اسم هستند، از گونه‌های متنوعند. مثلاً

«دیده» [که انوری و احمدی گیوی (۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۱۹) از آن به عنوان اسم آلت

(ابزار) یاد کرده‌اند] به معنی عضوی^۲ از بدن است که فرایند دیدن با آن انجام می‌گیرد،

در حالی که رشته، کوفته، سنگ نبشته محصول فرایند رشتن، کوفتن، نبشتن (نوشتن)

هستند.

۲-۲-۲ اسم مصدر

شکل‌گیری اسم مصدر، که گاه از آن با نام حاصل مصدر نیز یاد کرده‌اند، بر اثر

پیوند (ه) با بن حال نکته دیگری است که دست‌نویسان همگی در آن اتفاق نظر

دارند. پیشتر از پنج استاد (بهار و دیگران) نقل کردی م که «باضافه‌های غیرملفوظ از

بعضی فعل‌ها حاصل مصدر بوجود می‌آید چون از گوی، گویه و از خند، خنده...»

(ص ۱۴۷).

باید افزود که می‌توان با آوردن اسم در جلو اسم مصدرهای دارای ساختاربالا، اسم

مصدر مرکب نیز ساخت. مثال‌ها عبارتند از:

(۲۷) تن لرزه، زمین لرزه، دل پیچه،

این واژه‌ها دارای ساختار زیرند:

(۲۸) اسم + بن حال + (ه)

زمین + لرزه - + ه

اما شکل گیری اسم مصدر مرکب با کمک وند (-ه) به شیوه‌هایی دیگر نیز میسر است:

$$(۲۹) \text{ اسم} + \text{صفت} + (-ه) = \text{اسم مصدر}$$

$$\text{سر} + \text{گیج} + (-ه) = \text{سرگیجه}$$

$$(۳۰) \text{ اسم} + \text{اسم} + (-ه) = \text{اسم مصدر}$$

$$\text{دل} + \text{ضعف} + (-ه) = \text{دل ضعفه}$$

فرشید ورد (۱۳۸۲، ص ۱۴۷) در کنار اسم مصدری چون لب گزه (که دارای ساختاری مشابه (۳۲) است، واژه تتره را نیز، به عنوان اسم مصدر عامیانه، ذکر کرده است. در این که این واژه نیز اسم مصدر است شکی نیست، اما شکل گیری این واژه با واژه‌هایی از نوع لب گزه اساساً متفاوت است و بهتر این می بود که فرشیدورد آن را جداگانه ثبت می کرد. واژه‌هایی از نوع تتره دارای ساختواژه ذیل هستند:

$$(۳۱) \text{ تکرار نام آوا} + (-ه) = \text{اسم مصدر عامیانه}$$

$$\text{تیر} + \text{تر} + (-ه) = \text{تتره}$$

مثال‌های دیگر عبارتند از: غرغره، پچپچه، وروره.

۲-۲-۳ اسم ابزار

شکل گیری اسم ابزار، از پیوند وند (-ه) با بن حال چون رنده، گیره، ماله، پوشه و جز آنها، نیز قولی است که دست‌نویسان جملگی برآند، هرچند با نام های مختلفی چون اسم آلت و نام افزار نیز از آن یاد کرده اند. اما با کمک وند (-ه)، اسم ابزار با ساختارهای دیگر نیز ساخته می شود. این ساختارها عبارتند از

$$(۳۲) \text{ اسم} + \text{بن حال} + (-ه) = \text{اسم ابزار}$$

$$\text{دست} + \text{گیر} + (-ه) = \text{دستگیره}$$

$$(۳۳) \text{ تکرار بن حال} + (-ه) = \text{اسم ابزار}$$

سر- + سر- + ه = سرسره

(۳۴) تکرار نام آوا + (ه) = اسم ابزار

فش + فش + ه = فشفشه

دیگر مثال‌ها عبارتند از: جفجفه، فرفره، قرقره و جز آنها.

۲-۲-۴ اسم ذات از بن حال

در بخش‌های پیشین به شکل‌گیری اسم مصدر از پیوند (ه) با بن حال اشاره کردیم. اسم مصدر معمولاً یک اسم معنی است که به انجام فرایندی اشاره دارد. به عنوان مثال «گریه» معنایی نزدیک به گریستن دارد و هردو بروقوع فرایندی دلالت دارند. اما، از دیگر سو گریه با «اشک» یعنی نتیجه فرایند گریستن نیز هم‌معناست. به بیان دیگر «گریه» اسم ذات نیز هست. همچنین واژه‌هایی با ساختار مشابه نیز وجود دارند که تنها به عنوان اسم ذات به کار می‌روند و اسم مصدر نیستند:

(۳۵) شکوفه

۲-۲-۵ اسم از صفت

پیوند (ه) با صفت می‌تواند به شکل‌گیری اسم بیانجامد:

(۳۶) صفت + (ه) = اسم

شور + ه = شوره

نرم + ه = نرمه

خشک + ه = خشکه

تر + ه = تره

(۳۷) صفت (رنگ) + (ه) = اسم

بنفش + ه = بنفشه

سپید + ه = سپیده

سبز + ه = سبزه (گیاه)

۲-۲-۶ اسم از عدد

از دیگر نکات بحث برانگیز، این است که پنج استاد (۱۳۱۹، ص ۶۷) واژه‌هایی از نوع دهه، صده، هزاره را در کنار واژه‌هایی چون دوروزه، یکشنبه قرار داده، آنها را صفت نسبی به حساب آورده‌اند. شریعت (۱۳۶۷، ص ۲۷۹) نیز واژه‌های هزاره و چله را صفت نسبی نامیده است. اما برخی دیگر چون انوری و احمدی گیوی (۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۹۲) و وحیدیان کامیار و عمرانی (۱۳۸۰، ص ۹۴) از آنها به عنوان اسم می‌یاد کرده‌اند که از پیوند (-ه) با صفت بیانی ساخته شده است. واژه‌هایی چون دوروزه، یکشنبه... با واژه‌هایی چون هزاره، دهه... که پنج استاد (۱۳۱۹، ص ۶۷) در کنار آنها، ذیل مقوله صفت نسبی قرار داده‌اند به لحاظ ساختوازی متفاوتند. ساختار واژه‌های دوروزه و هزاره عبارتند از:

$$(۳۸) \text{ عدد} + \text{اسم} + (-ه)$$

$$\text{دو} + \text{روز} + -ه$$

$$(۳۹) \text{ عدد} + (-ه)$$

$$\text{هزار} + -ه$$

همین تفاوت ساختوازی به تفاوت در ماهیت دستوری انجامیده و از اولی صفت و از دومی اسم ساخته است. واژه‌های دهه (به دو معنی)، سده، هزاره، برخلاف دوروزه، یکشنبه، اسم هستند، نه صفت. به مثال‌های زیر توجه کنیم:

$$(۴۰) \text{ دهه} \text{ محرم} \quad \text{سده} \text{ بیست و یکم} \quad \text{هزاره} \text{ سوم پس از میلاد}$$

در (۴۰) واژه دهه به عنوان مضاف، و واژه‌های سده و هزاره به عنوان موصوف در گروه‌های اسمی قرار گرفته‌اند. مضاف و موصوف الزاماً اسمند و نمی‌توانند صفت باشند. در حالی که واژه‌هایی چون یکروزه، بهاره، در مثال‌های (۴۱) صفت‌هایی هستند که اسم پیش از خود را توصیف کرده‌اند:

$$(۴۱) \quad \text{جوجه یکروزه} \quad \text{کوچ بهاره}$$

وحیدیان کامیار و عمرانی (۱۳۸۰، ص ۹۴) نیز از واژه‌هایی چون «پنجه، هفته، دهه، سده، هزاره..» به عنوان اسم‌های حاصل از پیوند «صفت شمارشی + پسوند (ه - / ه -)» یاد کرده‌اند. گفتنی است که استاد عبدالعظیم قریب (یکی از پنج استاد)، در دستوری که خود به تنهایی (۱۳۴۸ قمری = حدود ۱۳۱۲ شمسی، ص ۶۵) نوشته ذیل مبحث صفت نسبی ذکری از واژه‌های دهه، سده، هزاره به میان نیاورده است.

واژه‌های حاصل از پیوند (ه -) با عدد تنها به هفته، دهه، سده، هزاره، که به کمیتی از زمان دلالت دارند محدود می‌شوند. از این پیوند شماری از اسم‌های مربوط به اندام‌های بدن نیز حاصل می‌شوند. مثال‌ها عبارتند از:

(۴۲) پنجه، دوازدهه (به معنای اثنی عشر)

۲-۲-۷ پسوند مکان

(ه -) به عنوان پسوند مکان نیز کاربرد دارد. این واژه‌ها ممکن است به صفت، اسم و یا اسم مرکب افزوده شود. برخی مثال‌ها به قرار ذیلند:

(۴۳) صفت + (ه -) = نام شهر و یا مکان‌های جغرافیایی

آباد + ه - = آباد (نام شهر)

مبارک + ه - = مبارکه (نام شهر)

باریک + ه - = باریکه (مثل باریکه غزه)

تنگ + ه - = تنگه

(۴۴) اسم + (ه -) = نام مکان

گنج + ه - = گنج (نام شهر و نیز به معنی قفسه)

(۴۵) اسم + (ه -) = اسم مکان و اسم جغرافیایی

پایان + ه - = پایانه

کنار + ه - = کناره (نام محلی در استان فارس)

کران + ه - = کرانه (کرانه باختری رود اردن)

گاه پیوند (ه) با اسم، به خاطر نشان دادن شباهت اسم جدید با اسم از پیش موجود صورت می‌گیرد:

(۴۹) دندانه، دیواره، انباره، گردونه، زبانه (به دو معنی)، پوسته، بدنه،

ریشه، ساقه، دسته، پایه

این اسم جدید همچنین می‌تواند واژه‌های جغرافیایی - طبیعی باشد که با تشبیه به اعضای بدن شکل گرفته اند:

(۵۰) نام (اعضاء بدن) + (ه) = واژه‌های جغرافیایی - طبیعی

چشم + (ه) = چشمه

دیگر مثال‌ها عبارتند از: گردنه، دماغه، لبه، پشته، کمره و جز آنها.

۲-۲-۹ نشانه تصغیر

از نظر برخی دیگر از دستورنویسان، وند (ه) در فارسی گفتاری «برای تصغیر و تحقیر یا معرفه به کار می‌رود و معمولاً خاص زبان گفتاری یا لهجه محلی است: مرده، بقاله، دختره، پسره». (انوری و احمدی گیوی، ج ۲، ۱۳۷۷ ص ۲۹۲)

لمتون (۱۹۶۶) نیز از این پسوندها به عنوان «نشانه تصغیر دختره» به معنی دختر کوچک (همان، ص ۱۰۰) یاد می‌کند.

۲-۲-۱۰ نشانه معرفه

نقش دیگری که برخی دستورنویسان، چون لازار، فرشیدورد و وحیدیان کامیار برای پسوندها (ه) در نظر گرفته‌اند، نقش این وند به عن وان نشانه معرفه در زبان گفتاری است:

(۵۱) پسره، نونواهه (لازار، ۱۹۵۷ ترجمه بحرینی، ۱۳۸۴، ص ۹۶)

(۵۲) دختره، خوشگله (فرشیدورد، ۱۳۸۲، ص ۱۴۷)

(۵۳) کتابه، زن پدره، گلدونه (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۳، ص ۹۹)

این پسوند در فارسی گفتاری می‌تواند به اسم خاص، که خود از مصادیق اسم‌های معرفه به حساب می‌آید و علی‌الاصول نباید نیازی به نشانه تعریف داشته باشد، نیز افزوده شود:

(۵۴) جمشیده هم بد آدمی نیست.

از دیگر موارد کاربرد (-ه) در زبان فارسی گفتاری افزوده شدن آن به صفت است:

(۵۵) خوب بلده خودشو پیش رییس خوبه کنه.

این ونه در فارسی گفتاری حتی می‌تواند نشانه اسم عام یا اسم جنس باشد:

(۵۶) سیگاره رو بذار کنار که چیز خطرناکیه!

۲-۳ قید

دستورنویسان از (-ه) به عنوان ونه قیدساز نیز یاد کرده‌اند. فرشیدورد (۱۳۸۲) با ذکر این نکته که «پسوندهایی که صفت می‌سازند قید نیز می‌سازند» (ص ۴۷۳)، از (-ه) به عنوان یکی از پسوندهای قیدساز یاد می‌کند. او سپس مثال‌های زیر را ذکر می‌کند: «بدکامه، پتیاره، جوانه، خودکامه، دگرگونه، دلسوزه، ستمکاره، شادمانه، شیرخواره، گزافه، همشیره، همواره، بیچاره، شادکامه آشکاره، یکسره، یکباره، یکرهه، شبانه، دوروزه، یک تنه، یکساله». (ص ۴۷۴) گفتنی است که برخی از مثال‌های بالا چون ستمکاره، بدکامه، پتیاره و جز آنها، دست کم در فارسی امروزی، اصلاً قید نیستند و برخی دیگر، چون یکسره، شبانه، دوروزه، آشکاره، صفت‌هایی هستند که کاربرد قیدی نیز دارند:

(۵۷) او بلیت یکسره خرید.

او یکسره به تهران رفت.

(۵۸) دوره شبانه،

او شبانه به تهران رفت.

(۵۹) کنفرانس دوروزه،

جمشید دوروزه از آمریکا به تهران رسید

امّا برخی واژه‌هایی ساخته شده با کمک وند (ه) چون همواره، یکباره (فرشید ورد ۱۳۸۲، ص ۴۷۴) همه روزه، سرزده... نیز وجود دارند که تنها به ع نوان قید به کار می‌روند. قیدهای مختوم به وند (ه) دارای ساختارهای متفاوتند:

(۶۰) قید + اسم + (ه) = قید

هم + وار^۳ + ه = همواره

(۶۱) اسم + بن گذشته + (ه) = قید

سر + زد + ه = سرزده

(۶۲) صفت مبهم + اسم + (ه) = قید

همه + روز + ه = همه روزه

(۶۳) عدد + اسم + (ه) = قید

یک + تن + ه = یک تنه

۲-۴ - (ه) زائد

پسوندها (ه) در واژه‌هایی چون:

(۶۴) رخساره، آشیانه، جاودانه، واژگونه

و جز آنها زاین، صورتی تهی، (Empty morph) است، به این دلیل که حذف (ه) از آنها تغییری در معنای آنها به وجود نمی‌آورد.

۲-۵ - نقش مبهم وند (ه)

همچنین گاه رابطه میان واژه ساخته شده بر اثر پیوند (ه)، چون:

(۶۹) شیرازه، کاشانه، تنوره، کوره (وسیله تولید گرما)، فیروزه

با واژه‌هایی که این وند بدان افزوده شده، یعنی واژه‌های شیراز، کاشان، تنور، کور

و فیروز، روشن و شفاف نیست.

دیگر این که گاه تشخیص آن صورت زبانی که وند (-ه) بدان افزوده شده نیز آسان نیست. به عنوان مثال نمی‌توان با قطعیت گفت که چرخ در واژه چرخه (به معنای وسیله نخ‌ریسی)، بن حال است که (-ه) بدان افزوده شده و از آن اسم ابزارمانند : گیره، ماله و جز آنها ساخته و یا اسم (به معنی آسمان) است که چرخه بدان تشبیه شده، همان گونه که گردونه به گردون تشبیه شده است، هرچند در مورد واژه چرخه (به معنی دور) شاید پذیرفتنی‌تر باشد اگر بگوییم که این واژه اسم مصدری است که از پیوند بن حال «چرخ-» و (-ه) درست شده است. وجود این گونه ابهام ها را تنها می‌توان شاهی دیگر برپراکرد بودن وند (-ه) به حساب آورد.

۳- (-ه) در واژه‌های نوساخته

پسوند (-ه) به عنوان وندی زایا در شماری از واژه‌های نوساخته نیز به کار رفته است. برخی از پراکاربردترین این واژگان عبارتند از:

(۷۰) رسانه، داده(ها)، شناسه، سازه، گزاره، نمایه، پیکره، گستره، گدازه، تراشه، انگیزه، گزینه، یاخته، پایانه، سامانه، کمانه، گمانه، تکانه، آبراهه، باریکه، آموزه، آمیزه، انگاره، نهاده، نگره، آغاز، دالانه، افزونه، فراورده، سویه

زایایی و ظرفیت (-ه) بسیار فراتر از آن است که تاکنون مورد توجه واژه سازان قرار گرفته است. توجه به این ظرفیت می‌تواند در شکل‌گیری واژگان نو بیشتر سودمند افتد.

۴- محدودیت‌ها

در کنار کاربردهای متنوع پسوند (-ه)، عیبش را نیز بگوییم. این وند دارای محدودیت‌هایی نیز هست. این وند در پیوند با واژه‌های برگرفته از زبان‌های دیگر با پاره‌ای از محدودیت‌ها روبروست. در این وام-واژه‌ها، به رغم تنوع به لحاظ ماهیّت دستوری، وند (-ه) منحصرأ به اسم می‌پیوندد و:

الف- شماری بسیار اندک اسم جدید می‌سازد. مثال‌ها عبارتند از:

(۷۱) عقربه، بدنه، جداره، زمانه. زمان مشترک در فارسی و عربی (معین، ۱۳۷۷،

ج ۲، ص ۱۷۴۶)

ب- شماری بسیار اندک صفت و یا قید می‌سازد. شکل‌گیری صفت و قید از پیوند
(-ه) با اسم برگرفته از زبان‌های دیگر مشروط به قرار گرفتن عددی در جلو آن اسم
است:

(۷۲) سه طلاقه سه خطاره سه ترمه دو کابینه

در صورت بسیط بودن وام-واژه، (-ه) معمولاً به آن نمی‌پیوندد:

(۷۳) * بمب اتمه * بمب هیدروژنه * نظام ترمه * بازیکن خطاره

و به جای (-ه) اغلب از دیگر پسوندها کاربرد فارسی یعنی (-ی) استفاده می‌شود:

(۷۴) بمب اتمی بمب هیدروژنی نظام ترمی بازیکن خطاری

گاه حتی با وجود شرط بالا نیز وند (-ه) به وام-واژه افزوده نمی‌شود:

(۷۵) * یخچال شش فوته * آهن دو ظرفیته

و به جای آن گفته می‌شود: (۷۶) یخچال شش فوت (ی)، آهن دو ظرفیتی

پ- در فارسی گفتاری اسم معرفه می‌سازد:

(۷۷) ماشینه، اتوبوسه، شوفره، بانکه

شایان ذکر است که نباید (-ه) موجود در آخر برخی واژه‌های بیگانه تبار را با پسوندها

(-ه) فارسی یکی گرفت. (-ه) پایانی در واژه‌های برگرفته از عربی که در زبان مبدأ آن

را به صورت (-ة) می‌نویسند و /æ/ یا /æt/ تلفظ می‌کنند، پسوندی است که در

عربی می‌تواند نشانه مصدر مثلاً در *هیمنه*، نشانه تانیث در *معلمه* و یا نشانه وحده در

ورقه (= یک برگ درخت) باشد. واژگانی از این دست را زبان فارسی همراه با

پسوندشان وام گرفته، هرچند در زبان مقصد نوشتار آن به (-ه) و تلفظ آن اغلب به /e/

تبدیل شده است.. همین نکته در مورد واژه‌های مختوم به (-ه) وام گرفته شده از فرانسه

نیز صادق است. این واژه‌ها می‌توانند صفت مفعولی چون *مبله* (meublé)،

رگله (Réglié)، مصدر چون رگله (Régler) و یا اسم چون کنسه (conseil)، پرتره (portrait) و یا پروژه (projet) باشد که واژه پایانی آنها، به رغم تفاوت نوشتاری در زبان مبدأ، در فارسی /e/ تلفظ می‌شود. به بیان دیگر واژه /e/ پایانی در این واژه‌ها نیز، همراه با خود آنها، از فرانسه وارد فارسی شده است.

نتیجه‌گیری

پسوند صفت ساز، اسم ساز و قید ساز (-ه) از پرکاربردترین وندهای فارسی است. این پسوند، به عنوان وندهی خلاق و زایا، به بن گذشته تمامی افعال می‌پیوندد و از آنها اسم مفعول و یا صفت مفعولی، گاه با معنای فاعلی می‌سازد. نقش مهم دیگر این وندها پیوند با بن حال فعل و ساختن اسم معنی و یا اسم ابزار است. اما این وندها دارای نقش‌هایی فرعی نیز هست که برخلاف نقش‌های پیش گفته، چندان زایا نیستند، به نحوی که به کارگیری این وندها در نقش‌های فرعی آن تنها به شکل‌گیری شماری بسیار اندک از واژه‌ها می‌انجامد. به عنوان مثال این وندها به اسم افزوده می‌شود و صفت یا اسم جدید می‌سازد. به صفت افزوده می‌شود و اسم یا صفت جدید می‌سازد. اسم مکان، صیغه مبالغه، و قید از دیگر ساختارهای این وندها هستند.

یادداشت‌ها

- ۱- (معین، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۶۷۶)
- ۲- در بیت زیر «واژه «دیده» در هر دو معنا به کار رفته است:
«زیس که مردمک دیده دید دیده بد دگر به مردمک دیده سوء ظن دارم»
- ۳- «وار، (اسم) = بار، دفعه» (معین، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۴۹۳۷)
- ۴- به عنوان مثال در عبارت «المملكة المتحدة» (UK) اتحادیه ای شامل انگلستان، ایرلند شمالی، اسکاتلند و ولز «-ه» در واژه اول که در وسط عبارت قرار دارد /æ/ و در واژه آخر که در پایان عبارت قرار دارد /æ/ تلفظ می‌شود.

منابع و مأخذ

- ۱ - انوری، حسن و حسن احمدی گیوی، (۱۳۷۷)، دستور زبان فارسی ۲، ج ۳، تهران، انتشارات فاطمی.
- ۲- بهار، محمّدتقی، (۱۳۴۹)، سبک شناسی، ج ۱، چاپ سوم، تهران ، کتاب های پرستو.
- ۳- بهار، محمّدتقی، بدیع الزمان فروزانفر، عبدالعظیم قریب، جلال همایی و رشید یاسمی، (۱۳۴۲)، دستور زبان فارسی (معروف به دستور پنج استاد)، تهران ، انتشارات شرکت سهامی کتابهای درسی ایران.
- ۴- خاقانی شروانی، افضل الدین، (۱۳۶۸)، دیوان اشعار، با مقدمه و تصحیح ضیال‌الدین سجادی، تهران، زوار
- ۵ - سعیدی، مصلح الدین، (۱۳۶۹)، بوستان سعیدی، تصحیح غلامحسین یوسفی ، چاپ چهارم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۶ - شریعت، محمد جواد (۱۳۶۷)، دستور زبان فارسی، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۷- صفا، ذبیح الله، (۱۳۶۳)، گنج سخن، تهران، انتشارات ققنوس.
- ۸-فرشید ورد، خسرو، (۱۳۸۲) دستور مفصل امروز، تهران، انتشارات سخن.
- ۹- قریب، عبدالعظیم، (۱۳۴۸ قمری) دستور زبانی فارسی، تهران ، مطبعه امید.
- ۱۰- لازان، ژیلبر، (۱۹۵۷) دستور زبان فارسی معاصر، ترجمه مهستی بحرینی (۱۳۸۴)، تهران، انتشارات هرمس.
- ۱۱- معین، محمّد، (۱۳۸۰) فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر.
- ۱۲- ناتل خانلری، پرویز، (۱۳۷۰) دستور زبان فارسی، تهران، انتشارات توس.
- ۱۳- -----، (۱۳۷۳) دستور تاریخی زبان فارسی، تهران ، انتشارات توس.
- ۱۴- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی، (۱۳۸۰)، دستور زبان فارسی، تهران ، سمت.

۱۵- وحیدیان کامیار، تقی، (۱۳۸۳) دستورزبان فارسی گفتاری، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی.

منابع لاتین

- 1- Lambton, A.K.S. (1966), *Persian Grammar*, Cambridge University Press.
- 2- Lazard, G. (1957), *Grammaire du Persan Contemporain*, Paris, Libraire C. Klincksieck.
- 3- Trask, R.L. (1993), *A dictionary of Grammatical Terms in Linguistics*, Routledge.